حسین مهدیزاده، مدرس حوزه و دانشگاه درگفت‌وگو با «فرهیختگان»:

به زبان انتخاباتی جدیدی نیاز داریم

تفکر طباطبایی زاویه دید متلاشی شده‌ای نسبت به ایران دارد

سیدجواد ظهوی
سردبیر گروه ایده حکمرانی

این روزها متن‌های زیادی را مطالعه می‌کنم که از نظر محتوایی تاکید بر فرم‌های گوناگونی از انتخابات دارند؛ ازجمله نوع گفتارشرکت‌کنندگان یا چگونگی تاثیرتوزیک برجمع‌آوری رای درمدت کوتاه که پیش‌رواست. اما ظاهرا آنچه در سال‌های اخیر در باب آن کم‌توجهی شده، بحثی است به نام «رویای جمعی» یعنی دولت‌ها فقط محلی ازخدمت‌رسانی نخواهند بود و درجایگاهی هستند که رویای جمعی جامعه‌ای را می‌سازند و این رویای جمعی نسبتی با مشارکت خواهد داشت. به تعبیری هرگاه رویای جمعی و طرحی از سرنوشت جامعه را به خود درگیر کند میزان مشارکت بالاتر خواهد رفت اما آنچه در شرایط فعلی صورت گرفته، عدم توجه به این مساله است. به همین جهت با حسین مهدیزاده، مدرس حوزه و دانشگاه گفت‌وگویی را صورت داده‌ایم. وی مهم‌کنون رئیس مرز نظریه اجتماعی فرهنگستان علوم اسلامی قم است. با او درباره رویای اجتماعی در ایران و مساله انتخابات آتی گفت‌وگو کرده‌ایم. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

از اولین گفت‌وگوهای من و صمایع شش سالی می‌گذرد. از همان گفت‌وگوهای اول، شما یکی از بحران‌های ما را این می‌دانستید که ما نمی‌توانیم در این نظم بازار متاخر خودمان را تعریف کنیم و عملا نسبت به نظم بازار با خنثی هستیم یا طرحی نداریم و اگر طرحی هم داشته باشیم، با آن نمی‌توانیم وارد چالش جدی شویم. به‌مرحال آن یک خوانش اقتصاد سیاسی است و هنوز هم درست و قابل قبول به شمار می‌رود. نکته مهم ولی مساله‌ای است که در یکی دو سال اخیر شما روی آن دست گذاشته‌اید و معتقد هستید هر چند آن اقتصاد سیاسی مهم است ولی خود رویارت و قصه مشترک ما و اینکه انسان ایرانی چه کسی هست، گویی مهم‌تر است. چه شد به این رسیدید که ما باید اول قصه‌ای مشترک و رویایی جمعی را تعریف کنیم؟ گویی تا قصه ایران اسلامی را درست رویارت نکنیم، مساله ما با نظم بازار نیز حل و فصل نخواهد شد.

ایلن مهارتی زبانی، فرهنگی و علمی است. به نظرم هر چقدر ما به این بیشتر نزدیک شویم، نیاز ما به تبیین‌گرایی - به معنای تبعیت زندگی را در آوردن های تبیینی - بیشتر می‌شود. چون خود این طبقه نخبه سعی می‌کند نیاز که همه می‌فهمند را استفاده کند. خصلت بعدی این نیز این است که زبان روایت و زبان تصویر، خیلی کم خاصیه تر گفت‌وگو را به نسبت زبان جدل و زبان استدلال برقرار نیز ایران نیاز می‌کند. استدلال‌ها اوقات هرچقدر روی‌پیچیده‌تر می‌شوند به خاطر این است که فیل از آن، انسان‌ها به یک‌سری چیزهایی ایمان آورده‌اند، اتفاقا کدورت ما از بیشتر هم که می‌کند. زبان جدل که قطعا این خاصیت را دارد ولی زبان استدلال هم همین طور است، چون انسان‌ها بالاخره خالی از ایمان‌ها و ایدئولوژی‌ها نیستند؛ موفقیت یک جریان باعث کدورت در جریان مقابل می‌شود. به‌طوری که آن علوم انسانی ایران - هم حوزوی و هم دانشگاهی - باید یک گرایش جدی به زبان فرهنگ و روایت پیدا کند. تقریبا می‌شود گفت کنش اصلی خودم در یک سال اخیر این بوده که به همه بگویم به این سمت

شاید این پرسش تکراری به نظر بیاید و زیاد به آن مواجه شده باشید اینکه وقتی ما می‌خواهیم در مورد این مسائل صحبت کنیم، معمولا آن دم‌هایی که در مقابل و مخالف‌مان هستند، شما را به شکل دائمی برساختی متهم می‌کنند. در مورد بقیه متفکران نیز همین را گفتند مثلا در مورد آقای مرادی، در مورد خیلی از نحله‌ها و تفکرات این وجود دارد. در یکی از یادداشت‌های آخرتان یادم هست اشاره کرده بودید ما چیزهایی را داریم و رقم خورده است. گویی شما می‌خواهید بگویید ما نمی‌خواهیم صرفا چیزی را بسازیم بلکه رویای ما بخشی محقق شده است. تفاوت بحث شما با دیگر نحله‌ها چیست؟ فهم من این است که شما می‌گویید، می‌شود رویاها و داستان‌های مشترکی رقم زد و چون همین‌ها را نتوانسته‌ایم بگوییم، در فرصتی دیگر نیز ضعف داریم.

من فکر نمی‌کنم مثلا در این قضیه یک نکته جدا یافته‌ای آورده باشم. تصورم این است که آن‌سای که در کمتر از صد سال اخیر تلاش دارند، ایران را مدرن کنند، اتفاقا آنها هستند که دارند چیز جدید درست می‌کنند. یقیه هم دارند سوار بر هویت گذشته ادامه مسیر می‌دهند. البته کسانی که می‌خواهند بر هویت گذشته تاکید کنند، کیفیت تاکید و زبان هایشان و آینده‌ای که در حال حرکت به سمت آن با این هویت هستند، با هم مختلف است. برای بعضی‌ها فوق‌گذشته مهم است. برخی دیگر یک گذشته خاص با یک مرحله خاصی از گذشته رابطه‌شان مهم است. بعضی دیگر بر این گذشته سوار می‌شوند تا بازیک سری دستورهایی دهند؛ اگرچه به آن هویت گذشته ارجاع دارد اما بی‌مقدمه یک سری موضوعات را بر آن سوار می‌کنند. مثلا برخی می‌گویند ما بیش از سه هزار سال به غیر از این ۳۰۰-۲۰۰۰ سال اخیر، در مرکز ثقل بودیم و بلافاصله بعدش اضافه می‌کنند که بنابراین حالا باید با شرق یا مثلا غرب دشمنی کنیم. به هر حال ممکن است که برخی خیلی اینه‌ای نداشته باشند و برخی نیز داشته باشند. آن چیزی که من به‌دنبال آن هستم و فکر می‌کنم از همان ابتدا نیز، تهیه یک دایل بحث‌های نظریه اجتماعی به انتقاد از جامعه بشد و بازار بازدرند جامعه ایران می‌پرداختم و می‌گفتم ما این‌ای‌ها بازار نخواهیم شد و ما مساله دیگری داریم و غیر از اینکه مساله دیگری داریم، اصلا متطقه ما ظرفیتی که در جغرافیای انسانی و سیاسی دارد، امکان بازار شدن ندارد، بلکه امکان‌های دیگری دارد که ایران را این‌ای می‌کند و به ما هویت می‌دهد و ما را زنده کرده و از اینکه زیر دست و یال دیگران باشیم، نجات می‌دهد. پس همیشه ارجاعم به این بوده که ما در بستری و هویت و ظرفیتی هستیم که برای ما مساله‌ای و پاسخ‌های خودش را درست می‌کند. نمی‌شود که ما با الگوهایی که از سمت غرب آمده یا از سمت دیگری، در این منطقه زندگی کنیم بلکه آنها براساس جایگاه خودشان به ما الگومی دهند و ما نمی‌خواهیم در الگوی آنها زندگی کنیم. البته باز هم می‌گویم زبان طبقه نخبه، زبان نارسایی است. ما باید برگردیم و همه این حرف‌هایی که الان زدیم را با زبان فرهنگ بگوییم.

**از میرباسی بگوید تا طباطبایی و دیگر روشنفکران ما، کتاب‌های زیادی درخصوص مواجهه ایران با مدرنیته داریم. بخش زیادی از این کتاب‌ها مقدمه آنها این است که عباس میرزای خواست ایران را متحول کند می‌پرسید چگونه... و بعد این کتاب‌ها توضیح می‌دهند که چرا وی در حقیقت انقلابی به شکلی پاسخ به همین پرسش عباس میرزا بود و بعد هم این طور دسته‌بندی می‌کنند که همه این پاسخ‌ها شکست خورد؛ چراکه ما به آن نقطه‌ای که باید نرسیدیم. من کاری ندارم به اینکه آیا جمهوری اسلامی در منطقه موفق بوده یا خیر و اصلا نیز قصدم ارزش‌گذاری اخلاقی یا سیاسی و ژئوپلیتیکی در این خصوص نیست ولی یکی از چیزهایی که رویای عباس میرزا بود، این بود که به این راحتی این کشور را تصرف نکنند. این مساله حداقل در عصر جمهوری اسلامی کاملا نمایان است و اسرائیل که مهم‌ترین کشور نظامی منطقه و با دست‌وپای بالای نظامی و با حضور بلشتیانی همچون آمریکا و غرب بوده، مورد اتفاقم ما قرار می‌گیرد و از دادن یک جواب حداقلی نیز عاجز است. به نظر می‌رسد ما بعد از سال‌هاتوانسته آن پرسش عباس میرزا را به صورت عملی پاسخ دهیم. می‌توانیم از جمهوری اسلامی خودمان هم نباید ولی این صحبه، به‌وضوح برای ما قایل رویت است. نکته من در همان بخشی است که شما روی آن متمرکز هستید یعنی وقتی می‌خواهیم همین مساله را به قصه‌ای مشترک در ایران بدل کنیم، الا در این لحظه نمی‌شود و دوما همان کسانی که برای ما کتاب نوشته‌اند و اینها را توضیح داده‌اند، باز در این لحظه به‌گونه‌ای رویات می‌کنند که ما کار اشتباهی کرده‌ایم. پرسش این است آیا می‌توان همان طور که رویات‌های سیاسی اجتماعی را درپیش داریم، رویاها و قصه‌های جمعی متفاوتی را بگوییم؟ انگار ما سر لحظه‌ای می‌توانیم قصه جدیدی از ایران بگوییم. چنین لحظه و شرایطی آیا کار ما را دشوار نمی‌کند؟ قصه و رویای جمعی واقعی چطور شکل می‌گیرد؟

زبان رویایت در درون خودش مثل زبان استدلال، زبان معادله و زبان سیاستگذاری، در درون خودش یک سری چهارچوب‌ها و ابزارهایی برای ایران دارد که ما یک سری رویات‌های رایی را به‌همدیگر مقایسه کنیم. یکی از چهارچوب‌ها این است که همیشه و در هر رویایی شما رایوه دیده دارید و شما می‌توانید زاویه دید رویاپرداز و قصه‌نویس و رویات‌گر را مطالعه کنید و بگویید از کدام زاویه نگاه می‌کند.

نکته دوم این است که درون همه قصه‌ها، پیرنگی وجود دارد و این پیرنگ‌ها شخصیت‌ها و موقعیت‌ها ایجاد می‌کنند و بین آن موقعیت‌ها، دیالکتیک‌هایی رو‌ت و پیرگشت‌هایی ایجاد می‌کنند و این رو‌ت و برگشت‌ها به نحوه و کیفیت این رو‌ت و برگشت‌ها همه قابل مطالعه است. یعنی در چه پیرنگی، یا چه تیپ شخصیت‌هایی، با چه موقعیت‌ها و ابزارهایی و چگونه، حرکت محقق می‌شود.

اگر بخواهم از زبان رویات کمک بگیرم، به‌نظرم اتفاق استعاری خیلی جالبی وجود دارد و آن این است علی کسانی که الان ایران را رویات کرده و خیلی نیز ایران این را می‌کنند، اصلا درون ایران نیستند و می‌بینند که نتیجه‌گیری شان در غرب است. برای مثال جواد طباطبایی درعین حال که دارد از ایران و البته انحطاط ایران امروز می‌گوید، شما می‌بینید در اینستاگرامش از الاخی که در اتریش دیده هم تعریف می‌کند و می‌گوید که الاخ هم الاخ اینهاست، این جماعت زاویه دید کاملا متلاشی شده‌ای نسبت به ایران دارند و به نظر من در اصل از این سوال عباس میرزا، که چرا نتوانستیم و چرا شما نمی‌توانید و ما نمی‌توانیم، رسیده‌ایم به این زاویه نگاهی که غرب درست و مرکز است و از این زاویه به اطراف مان نگاه می‌کنیم. طبیعی است که از این زاویه، ایران هیچ‌گاه نمی‌تواند

ادامه از صفحه ۱۵

بیاید. گاهی اوقات محتواهای اصلی، نقدهای اصلی و مساله‌های سابق خودم را مطرح نمی‌کنم، برای اینکه بگویم مطرح کردنش غیر از کلاکتی و دعوا و عصبانیت، چیز دیگری ایجاد نکرده و میزان گفت‌وگوها و یارگیری‌ها خیلی سیاسی است. ما اگر می‌خواهیم در جامعه گفت‌وگویی ایجاد کنیم که واقعا تفاهم و هماهنگی در جامعه بالاتر برود به نظرم باید زبان فرهنگ را انتخاب کنیم و این زبان فرهنگ الان از زبان فعلی علوم انسانی نخبگان ایران، برتر است.

شما الان می‌بینید که ما یک شاهنامه‌ای داریم که همه ما بخشی از آبلد هستیم و می‌دانیم که حداقل یک رستم داشتیم. ما الان هنوز بلد نیستیم خودمان را روایت کنیم. انقلاب اسلامی باید خودش را روایت کند نه اینکه اینقدر مقاله علمی پژوهشی راجع به خودش بنویسد. حوزه علمیه باید اینقدر روایت کند تا همه روایتی از جنس خودشان را داشته باشند. عاشورا چرا مانداگار شده ولی حماسه امام سجاد(ع) ماندگار نشده است؟ یک دلیلش این است که عاشورا برای هر طیف سنی، شغلی، روانی و هرتیپ اجتماعی، یک روایت انجام داده است

ما باید به دنبال امنیت و ثبات و دولت‌داری شدن کشورهایی باشیم که غرب دنبال سبی می‌کند آنها را بی‌دولت کند. اگر از من درآن لحظه بپرسند پس در فلسطین و لبنان و عراق دارید چکار می‌کنید؟ می‌گویم که از قضا حزب‌الله اولین گروهی در تاریخ است که در لبنان دارد تلاش می‌کند معنایی از هویت ملی درست کند. من می‌گویم ما در جنگ حماس، تمام تلاش‌مان باید این باشد که ما را بتوانیم به جنگ بین حماس و اسرائیل بین‌المللی بشود تا استعمارگران بتوانند بیایند و با مولفه‌های جهانی خودشان و مساله‌های جهانی خودشان، مجبورکنند دوباره قطعه جدیدی از پازل آنها در منطقه ما حاکم بشود

ما نمی‌توانیم بازارهای عظیم برای کالاهای اقتصادی‌مان درست کنیم، بلکه ما خود شعور و عقلانیت امنیت‌سازو ثبات سازمان را داریم صادر می‌کنیم. این تفاوت الگوی آقای رئیسی با الگوی دولت قبل و آنهایی است که گرایش دارند به اینکه آهنگ‌شان را با غرب هماهنگ کنند. ما اگر بتوانیم این تفاوت را در زاویه‌های مختلف تصویر کنیم، می‌توانیم بگوییم متوجه شدیم میانه، طوری توان جنگیدن با آمریکا را در سبزه‌های از طریق بی‌ثبات‌سازی و تنش با مهره‌های غرب در منطقه، مبارزه را ادامه می‌دهد، نمی‌توانست اینقدر آمریکا را به چالش بکشد

شاید این پرسش تکراری به نظر بیاید و زیاد به آن مواجه شده باشید اینکه وقتی ما می‌خواهیم در مورد این مسائل صحبت کنیم، معمولا آن دم‌هایی که در مقابل و مخالف‌مان هستند، شما را به شکل دائمی برساختی متهم می‌کنند. در مورد بقیه متفکران نیز همین را گفتند مثلا در مورد آقای مرادی، در مورد خیلی از نحله‌ها و تفکرات این وجود دارد. در یکی از یادداشت‌های آخرتان یادم هست اشاره کرده بودید ما چیزهایی را داریم و رقم خورده است. گویی شما می‌خواهید بگویید ما نمی‌خواهیم صرفا چیزی را بسازیم بلکه رویای ما بخشی محقق شده است. تفاوت بحث شما با دیگر نحله‌ها چیست؟ فهم من این است که شما می‌گویید، می‌شود رویاها و داستان‌های مشترکی را بگوییم و چون همین‌ها را نتوانسته‌ایم بگوییم، در فرصتی دیگر نیز ضعف داریم.

من فکر نمی‌کنم مثلا در این قضیه یک نکته جدا یافته‌ای آورده باشم. تصورم این است آن‌سای که در کمتر از صد سال اخیر تلاش دارند، ایران را مدرن کنند، اتفاقا آنها هستند که دارند چیز جدید درست می‌کنند. بقیه هم دارند سوار بر هویت گذشته ادامه مسیر می‌دهند. البته کسانی که می‌خواهند بر هویت گذشته تاکید کنند، کیفیت تاکید و زبان هایشان و آینده‌ای که در حال حرکت به‌سمت آن با این هویت هستند، با هم مختلف است. برای بعضی‌ها فوق‌گذشته مهم است. برخی دیگر یک گذشته خاص با یک مرحله خاصی از گذشته رابطه‌شان مهم است. بعضی دیگر بر این گذشته سوار می‌شوند تا بازیک سری دستورهایی دهند؛ اگرچه به آن هویت گذشته ارجاع دارد اما بی‌مقدمه یک سری موضوعات را بر آن سوار می‌کنند. مثلا برخی می‌گویند ما بیش از سه هزار سال به غیر از این ۳۰۰-۲۰۰۰ سال اخیر، در مرکز ثقل بودیم و بلافاصله بعدش اضافه می‌کنند که بنابراین حالا باید با شرق یا مثلا غرب دشمنی کنیم. به هر حال ممکن است که برخی خیلی اینه‌ای نداشته باشند و برخی نیز داشته باشند. آن چیزی که من به‌دنبال آن هستم و فکر می‌کنم از همان ابتدا نیز، تهیه یک دایل بحث‌های نظریه اجتماعی به انتقاد از جامعه بشد و بازار بازدرند جامعه ایران می‌پرداختم و می‌گفتم ما این‌ای‌ها بازار نخواهیم شد و ما مساله دیگری داریم و غیر از اینکه مساله دیگری داریم، اصلا متطقه ما ظرفیتی که در جغرافیای انسانی و سیاسی دارد، امکان بازار شدن ندارد، بلکه امکان‌های دیگری دارد که ایران را این‌ای می‌کند و به ما هویت می‌دهد و ما را زنده کرده و از اینکه زیر دست و یال دیگران باشیم، نجات می‌دهد. پس همیشه ارجاعم به این بوده که ما در بستری و هویت و ظرفیتی هستیم که برای ما مساله‌ای و پاسخ‌های خودش را درست می‌کند. نمی‌شود که ما با الگوهایی که از سمت غرب آمده یا از سمت دیگری، در این منطقه زندگی کنیم بلکه آنها براساس جایگاه خودشان به ما الگومی دهند و ما نمی‌خواهیم در الگوی آنها زندگی کنیم. البته باز هم می‌گویم زبان طبقه نخبه، زبان نارسایی است. ما باید برگردیم و همه این حرف‌هایی که الان زدیم را با زبان فرهنگ بگوییم.

**از میرباسی بگوید تا طباطبایی و دیگر روشنفکران ما، کتاب‌های زیادی درخصوص مواجهه ایران با مدرنیته داریم. بخش زیادی از این کتاب‌ها مقدمه آنها این است که عباس میرزای خواست ایران را متحول کند می‌پرسید چگونه... و بعد این کتاب‌ها توضیح می‌دهند که چرا وی در حقیقت انقلابی به شکلی پاسخ به همین پرسش عباس میرزا بود و بعد هم این طور دسته‌بندی می‌کنند که همه این پاسخ‌ها شکست خورد؛ چراکه ما به آن نقطه‌ای که باید نرسیدیم. من کاری ندارم به اینکه آیا جمهوری اسلامی در منطقه موفق بوده یا خیر و اصلا نیز قصدم ارزش‌گذاری اخلاقی یا سیاسی و ژئوپلیتیکی در این خصوص نیست ولی یکی از چیزهایی که رویای عباس میرزا بود، این بود که به این راحتی این کشور را تصرف نکنند. این مساله حداقل در عصر جمهوری اسلامی کاملا نمایان است و اسرائیل که مهم‌ترین کشور نظامی منطقه و با دست‌وپای بالای نظامی و با حضور بلشتیانی همچون آمریکا و غرب بوده، مورد اتفاقم ما قرار می‌گیرد و از دادن یک جواب حداقلی نیز عاجز است. به نظر می‌رسد ما بعد از سال‌هاتوانسته آن پرسش عباس میرزا را به صورت عملی پاسخ دهیم. می‌توانیم از جمهوری اسلامی خودمان هم نباید ولی این صحبه، به‌وضوح برای ما قایل رویت است. نکته من در همان بخشی است که شما روی آن متمرکز هستید یعنی وقتی می‌خواهیم همین مساله را به قصه‌ای مشترک در ایران بدل کنیم، الا در این لحظه نمی‌شود و دوما همان کسانی که برای ما کتاب نوشته‌اند و اینها را توضیح داده‌اند، باز در این لحظه به‌گونه‌ای رویات می‌کنند که ما کار اشتباهی کرده‌ایم. پرسش این است آیا می‌توان همان‌طور که رویات‌های سیاسی اجتماعی را درپیش داریم، رویاها و قصه‌های جمعی متفاوتی را بگوییم؟ انگار ما سر لحظه‌ای می‌توانیم قصه جدیدی از ایران بگوییم. چنین لحظه و شرایطی آیا کار ما را دشوار نمی‌کند؟ قصه و رویای جمعی واقعی چطور شکل می‌گیرد؟

زبان رویایت در درون خودش مثل زبان استدلال، زبان معادله و زبان سیاستگذاری، در درون خودش یک سری چهارچوب‌ها و ابزارهایی برای ایران دارد که ما یک سری رویات‌های رایی را به‌همدیگر مقایسه کنیم. یکی از چهارچوب‌ها این است که همیشه و در هر رویایی شما زاویه دید دارید و می‌توانید زاویه دید رویاپرداز و قصه‌نویس و رویات‌گر را مطالعه کنید و بگویید از کدام زاویه نگاه می‌کند.

نکته دوم این است که درون همه قصه‌ها، پیرنگی وجود دارد و این پیرنگ‌ها شخصیت‌ها و موقعیت‌ها ایجاد می‌کنند و بین آن موقعیت‌ها، دیالکتیک‌هایی رو‌ت و پیرگشت‌هایی ایجاد می‌کنند و این رو‌ت و برگشت‌ها به نحوه و کیفیت این رو‌ت و برگشت‌ها همه قابل مطالعه است. یعنی در چه پیرنگی، یا چه تیپ شخصیت‌هایی، با چه موقعیت‌ها و ابزارهایی و چگونه، حرکت محقق می‌شود.

اگر بخواهم از زبان رویات کمک بگیرم، به‌نظرم اتفاق استعاری خیلی جالبی وجود دارد و آن این است علی کسانی که الان ایران را رویات کرده و خیلی نیز ایران این را می‌کنند، اصلا درون ایران نیستند و می‌بینند که نتیجه‌گیری شان در غرب است. برای مثال جواد طباطبایی درعین حال که دارد از ایران و البته انحطاط ایران امروز می‌گوید، شما می‌بینید در اینستاگرامش از الاخی که در اتریش دیده هم تعریف می‌کند و می‌گوید که الاخ هم الاخ اینهاست، این جماعت زاویه دید کاملا متلاشی شده‌ای نسبت به ایران دارند و به نظر من در اصل از این سوال عباس میرزا، که چرا نتوانستیم و چرا شما نمی‌توانید و ما نمی‌توانیم، رسیده‌ایم به این زاویه نگاهی که غرب درست و مرکز است و از این زاویه به اطراف مان نگاه می‌کنیم. طبیعی است که از این زاویه، ایران هیچ‌گاه نمی‌تواند

ادامه از صفحه ۱۵

از درپچه بزرگ خودش صورت‌بندی می‌کند و ما در این صورت‌بندی چه آن را فصدی و چه علمی بخواهیم و چه در عمل باآن زندگی کنیم، داریم داخلش زندگی می‌کنیم. ما داریم در رویایی که آمریکا در آن درست، زندگی می‌کنیم. چنانکه در قرن نوزده مثلا در رویایی که انگلستان و فرانسه برتری داشتند، زندگی می‌کردیم. اگر ما در یک رویات جای خودمان را مشخص کنیم، باید مراقب باشیم که دوباره جای خودمان را اصل کنیم و بقیه عالم را بیرگاه‌ایر زیردست خودمان کنیم. آن خطایی که در عالم قدیم یکی دو بار انجام گرفته و ما در آن شکست خورده و الآن نیز آمریکا دارد همین کار را می‌کند و به خاطر همین هم دارد شکست می‌خورد، باید خودمان را دستش خلاص کنیم. باید بتوانیم بفهمیم که بهترین بودن اجتماعی در جهان برای مایی که من اسمش هنوزبلد نیستیم که خودمان رویات کنیم. انقلاب اسلامی باید خودش رویات کند نه اینکه اینقدر مقاله علمی پژوهشی راجع به خودش بنویسد. حوزه علمیه باید اینقدر روایت کند تا همه رویایی از جنس خودشان را داشته باشند. عاشورا چرا مانداگار شده ولی حماسه امام سجاد(ع) ماندگار نشده است؟ یک دلیلش این است که عاشورا برای هر طیف سنی، شغلی، روانی و مرتبت اجتماعی، یک روایت انجام داده است. ما داریم در رویایی که آمریکا در آن درست، زندگی می‌کنیم. چنانکه در قرن نوزده مثلا در رویایی که انگلستان و فرانسه برتری داشتند، زندگی می‌کردیم. اگر ما در یک رویات جای خودمان را مشخص کنیم، باید مراقب باشیم که دوباره جای خودمان را اصل کنیم و بقیه عالم را بیرگاه‌ایر زیردست خودمان کنیم. آن خطایی که در عالم قدیم یکی دو بار انجام گرفته و ما در آن شکست خورده و الآن نیز آمریکا دارد همین کار را می‌کند و به خاطر همین هم دارد شکست می‌خورد، باید خودمان را دستش خلاص کنیم. باید بتوانیم بفهمیم که بهترین بودن اجتماعی در جهان برای مایی که من اسمش هنوزبلد نیستیم که خودمان رویات کنیم. انقلاب اسلامی باید خودش رویات کند نه اینکه اینقدر مقاله علمی پژوهشی راجع به خودش بنویسد. حوزه علمیه باید اینقدر روایت کند تا همه رویایی از جنس خودشان را داشته باشند. عاشورا چرا مانداگار شده ولی حماسه امام سجاد(ع) ماندگار نشده است؟ یک دلیلش این است که عاشورا برای هر طیف سنی، شغلی، روانی و مرتبت اجتماعی، یک روایت انجام داده است. ما داریم در رویایی که آمریکا در آن درست، زندگی می‌کنیم. ما داریم